

بررسی جایگاه احساسات در ساختار ارزش‌های اخلاقی در فلسفه برنتانو و شلر

فرزاد کیانی*

DOI: 10.22096/ek.2023.1982783.1485

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۱۲]

چکیده

پدیدارشناسی اخلاق نزد پایه‌گذاران این مکتب فلسفی روشی بود که به وسیله آن ساختار ارزش‌های اخلاقی در فلسفه کانت را نقد کنند. همچنین تعریف جدیدی از ارزش‌های اخلاقی ارائه دهند که بر مبنای حقیقت وجودی انسان بنا شده باشد. فرانسویس برنتانو و ماکس شلر در قامت بنیان‌گذاران پدیدارشناسی اخلاق تلاش کردند با تکیه بر روش پدیدارشناسی در مقابل مفاهیم شکل گرفته در عقل عملی محض، ساختارهای ارزش‌های اخلاقی را بازتعریف کنند. این دو متفکر در پدیدارشناسی اخلاق خود می‌خواهند احساسات و عواطف را به عنوان اصل بنیادین کنش انسان به ساختار ارزش‌های اخلاقی بازگردانند و آن را محور فلسفه خود قرار دهند؛ اما نگاه برنتانو و شلر به ماهیت ارزش‌های اخلاقی دارای تفاوت‌های بنیادین است. در واقع هر دو متفکر از روش پدیدارشناسی در فهم ماهیت ارزش‌های اخلاقی استفاده می‌کنند، اما برنتانو تمایل به یک فهم روان‌شناختی از ذات انسان به کمک مبانی معرفت‌شناسی دارد و در نقطه مقابل شلر در جست‌وجو این امر است که با نگاه هستی‌شناختی به ارزش‌های اخلاقی، نسبت آن را با امر الوهی آشکار کند.

واژگان کلیدی: احساسات؛ داور اخلاقی؛ عشق؛ نفرت؛ ارزش.

* دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت، دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی، دانشگاه شهید چمران، اهواز، ایران.
Email: Farzadkiani84@gmail.com



۱. مقدمه

مکتب پدیدارشناسی کلاسیک را می‌توان به دو شاخه اصلی تقسیم کرد: یک دسته فیلسوفانی که بیشتر تأکید بر نقش احساسات و عواطف در اندیشه خود دارند و دسته دوم با اینکه تجربه مستقیم از جهان زیسته را به وسیله ادراکات حسی در تفکر خود کنار نمی‌گذارند، اما فلسفه خود را بر اساس مبانی منطقی شکل می‌دهند. برتنانو و شلر را می‌توان نمایندگان دسته نخست در مکتب پدیدارشناسی فلسفی دانست. برتنانو در تقابل با فیلسوفان زمانه خود، تأکید ویژه‌ای بر علم روان‌شناسی دارد. او در جایگاه مؤسس روش پدیدارشناسی فلسفی دو گونه روان‌شناسی را در افکار خود دنبال می‌کند: اول روان‌شناسی توصیفی (Descriptive Psychology) که به تحلیل پدیده‌ها می‌پردازد. این روان‌شناسی عناصر روانی و قوانین مرتبط با آن را آنالیز و دسته‌بندی می‌کند.^۱ دوم روان‌شناسی تکوینی (Developmental Psychology) که انسان با توجه به قواعد شکل‌گرفته در درون ذهنش از پدیدارهای شناخت حاصل می‌کند. در نظام معرفتی برتنانو روان‌شناسی توصیفی بر روان‌شناسی تکوینی تقدم دارد. این امر به این دلیل است که در مرحله اول باید پدیدارها دسته‌بندی شوند تا در گام بعدی به وسیله قوانین روان‌شناسی از آنها به شناخت برسیم. برتنانو مطابق با این دو نوع روان‌شناسی به تشریح امور هستی می‌پردازد؛ بنابراین او در پدیدارشناسی اخلاق خود در تعریف ساختار دآوری اخلاقی سه اصل اساسی مطرح می‌کند: ۱. احساسات ۲. پدیدار ذهنی (Mental Phenomena) ۳. قصدیت (Intentionality). برتنانو اعتبار ادراکات حسی و مقولات پیشینی در فلسفه کانت را رد می‌کند، زیرا کانت شناخت حسی را در صورتی دارای اعتبار می‌داند که در چهارچوب قوانین پیشینی فاهمه و پیش‌فرض‌های زمان و مکان قرار گرفته باشد. با نگاه پدیدارشناسانه در واقع می‌توان از فرآیند شناخت یک تعریف تجربی و روان‌شناختی داشت و نباید برای معتبر بودن امر شناخت همه چیز با قوانین پیشینی مطابقت داشته باشد. «برتنانو سعی می‌کند از این ترکیب در مقابل هواداران ریاضیات طبیعی در قرن ۱۹ بهره‌گیری کند. ضدیت برتنانو با افکار کانت هم به این دلیل است که کانت افکار روان‌شناسی را در معرفت‌شناسی رد می‌کند زیرا روان‌شناسی را فاقد یک چهارچوب محاسباتی می‌داند».^۲

هدف از مطرح کردن مؤلفه‌هایی مثل پدیدارهای ذهنی و قصدیت در پدیدارشناسی ارزش‌های اخلاقی این است که بدون نیاز به قوانین پیشینی کانتی بتوان به شناخت از هستی رسید. در پدیدارشناسی تا قصدی در انسان نباشد فعلی شکل نمی‌گیرد و تا وقتی احساسی در انسان برانگیخته نشود قصدی برای انجام عمل به وجود نمی‌آید. از این منظر تأکید دوباره برتنانو به

1. Liliana Albertazzi, *The School of Franz Brentano* (Berlin: Springer Science+ Business Media, 1996), 44.

2. Albertazzi, *the School*, 36.

احساسات و امیال در نظام اخلاقی‌اش بر این منبناست که جایگاه مغفول‌مانده احساسات در کنش اخلاقی را به انسان بازگرداند زیرا قواعد پیشینی عقل نمی‌تواند محرک کنش اخلاقی انسان باشد. در نتیجه با روش پدیدارشناسی ساختار ارزشی‌های اخلاقی در کنار احکام و داوری صادرشده در آن مجدد از دل احساسات و عواطف انسان استخراج می‌شود.

شلر همانند برتانو پدیدارشناسی اخلاق خود را با نقد فلسفه کانت و بررسی جایگاه احساسات در امر اخلاقی آغاز می‌کند. «از نظر شلر کانت به دنبال سطحی از انتزاع بود که رسیدن به این ایده و اصول رفیع ناممکن است».^۳ شلر در پدیدارشناسی خود بر این امر تأکید می‌کند که «کنش‌هایی که برآمده از احساس هستند بر تمام کنش‌ها تقدم دارند از جمله کنش‌های ادراک عقلانی از امور».^۴ شرط نخست فعلیت عمل انسان در جهان و بروز احساسات و عواطفش را باید حضور او در هستی دانست. «احساسات در عمیق‌ترین شکل خود (در گروی) حضور در جهان است. جایی که هستی فعلیت انضمامی پیدا می‌کند»؛^۵ اما احساسات انسان برای شلر بعد روانی ندارد، بلکه او خاستگاه احساسات را روح انسان می‌داند. در نتیجه شلر به احساسات شکلی متعال می‌دهد تا در نهایت جهت آن را معطوف به الوهیت قدسی کند. بر این مبنا با اینکه «عشق در فرد به خیرخواهی (شخص) بستگی دارد، اما در عین حال عشق تنها از طریق شرط اولیه عشق به خدا و عشق در وجود خدا امکان‌پذیر است».^۶ در واقع درست است که امکان درک اشیاء به مثابه امور دارای ارزش باید در راستای ترجیحات انسان فهم شود که ریشه در احساس عشق و نفرت او دارد،^۷ اما شلر به دنبال این امر است که احساسات متکثر افراد در ارزش‌های اخلاقی را به سلسله‌مراتب معین متصل کند که در نقطه اوج آن بنیان‌های روحانی و قدسی را می‌توان دید.

در این مقاله ابتدا آرای برتانو به دلیل پیشروبودن او در پدیدارشناسی اخلاق، بیان می‌شوند و جایگاه احساسات در امر اخلاقی و نقد او به عقل‌گرایی کانت به بحث گذاشته می‌شود. در مرحله بعد با بیان جایگاه احساسات در ساختار امر اخلاقی و ارزشی در فلسفه شلر به این امر پرداخته می‌شود که شلر تا چه مرحله با برتانو در این مسیر همراه است و از چه نقطه‌ای به دنبال تعریف خود از ارزش‌های اخلاق می‌رود.

3. Ron Perrin, *Max Scheler's Concept of the Person An Ethics of Humanism* (New York: Palgrave Macmillan, 1991), 52.

4. Manfred Frings, *Lifetime Max Scheler's Philosophy of Time A First Inquiry and Presentation* (Berlin: Springer Science+ Business Media, 2003), 20.

5. A. R. Luthur, *Persons in Love, A Study of Max Scheler's Wesen und Formen der Sympathie* (Leiden: Martinus Nijhott, 1972), 69.

6. Ernest Ranly, *Scheler's Phenomenology of community* (Leiden: Martinus Nijhott, 1966), 81.

7. Eugene Kelly, *Structure and Diversity, Studies in the Phenomenological Philosophy of Max Scheler* (Berlin: Springer Science+ Business Media, 1997), 82.

۲. رابطه احساسات با ارزش‌های اخلاقی در فلسفه برنتانو

ویژگی اصلی پدیدارهای ذهنی باز نمودی بودن آنهاست زیرا نمودی از یک پدیدار بیرونی در درون ذهن هستند. در نگاه برنتانو این به معنای نفی معرفت حسی نیست زیرا او محور معرفت‌شناسی خود را تجربه مستقیم از حقایق عینی می‌داند؛ اما با معرفت‌شناسی بر اساس پدیدار ذهنی می‌توان فاصله جهان بیرونی و درونی که در تفکر فیلسوفانی مثل کانت وجود داشته را مرتفع کرد و به ساختار شناخت وحدت بخشید. بر این مبنا برنتانو شش ویژگی متمایزکننده پدیدار ذهنی از پدیدار فیزیکی را مشخص می‌کند که مهم‌ترین آن عبارت است ۱. پدیدار ذهنی اثره خاص ادراک درونی است ۲. آنها همیشه به شکل واحد نمود پیدا می‌کند ۳. آنها همیشه دارای جهت قصدی به سمت یک اثره هستند.^۸

در روش پدیدارشناسی این عقیده که گزاره‌های صادق، گزاره‌هایی هستند که باید ما به ازای بیرونی داشته باشند، مربوط به منطق قدیم است. در واقع یک گزاره برای صادق بودن حتماً نیاز به تطابق با یک عین بیرونی ندارد، زیرا صدق یک گزاره بر اساس تصویر ذهنی برگرفته از واقعیت‌های تجربی شکل می‌گیرد و نه بر مبنای یک عین بیرونی. برنتانو با بیان این موضوع دو هدف را دنبال می‌کند: در مرحله اول صدق و کذب گزاره‌ها را وابسته به ساختار ذهنی انسان کند و در مرحله بعد از این طریق راه را برای داوری اخلاقی در فلسفه خود بگشاید. دلیل این امر این است در امر اخلاقی ما به ازای عینی وجود ندارد که بتوان بر اساس آن صدق یک گزاره را تعیین کرد. در حقیقت گزاره‌های ارزشی ما به ازای عینی در جهان بیرون ندارند، ولی دارای صدق و کذب هستند، زیرا دارای یک بداهت درون ذهنی‌اند که از یک پدیدار ذهنی دیگر که ریشه در تجربه دارد شکل گرفته‌اند. به این نوع بداهت‌ها در امر اخلاقی بداهت‌های باواسطه گفته می‌شود. زمانی که ما بداهت عینی در شناخت امور نداریم به وسیله بداهت‌های باواسطه در مورد آن امر دست به داوری می‌زنیم. بر این اساس احکام صادرشده در داوری به دو دسته تقسیم می‌شود یکی حکم ایجابی (Positive) که بدیهی‌اند و حکم سلبی (Negative) که فاقد وضوح است. احکامی که بر پایه پدیدارهای ذهنی صادرشده باشد ایجابی و یقینی‌اند و اگر حکمی که می‌کنیم بر مبنای پدیدارهای ذهنی نباشد در نتیجه فاقد وضوح کافی است و به آن حکم سلبی می‌گوییم. احکام اخلاقی و زیبایی‌شناسی هم اگر بر پایه پدیدارهای ذهنی باشد دارای صدق و اعتبار هستند؛ بنابراین «مفهوم وجود و ناموجودی بودن یک چیز مرتبط با مفهوم درستی یک داوری ایجابی یا داوری سلبی است. این داوری‌ها وجود یک شی را نمایان می‌کند».^۹ به بیان دیگر اگر داوری ما

8. Wolfgang Huemer, *Franz Brentano, the Stanford Encyclopedia of Philosophy*, 2019. <http://plato.stanford.edu/entries/brentano/>

9. Franz Brentano, *The Origin of Our Knowledge of Right and Wrong*, trans. Roderick Chisholm (London: Routledge, 1969), 69.

شکل ایجابی داشته باشد، یعنی احساس ما معطوف به وجود یک پدیدار است و اگر داوری ما سلبی باشد، یعنی احساس ما نتوانسته مطابقت با پدیداری پیدا کند.

برای برتناو رابطه میان پدیدارهای ذهنی و فاعل شناسنده یک رابطه بین جوهر و عرض است. او از لغت عرض در معنای ارسطویی آن به منزله چیزی که یک موجود برای نمود پیدا کردن به آن نیاز دارد استفاده می‌کند. در واقع داوری یک شخص عرضی از احساساتش است که آن افکار ریشه در بازنمودهای ذهنی شخص دارد؛^{۱۰} بنابراین بازنمودها ذهنی دارای ارزش فی‌نفسه هستند زیرا در نهایت مرجع نهایی داوری ما باید در نظر گرفته شوند. نکته مهم درباره قضاوت‌ها و احساسات انسان این امر است که آنها دارای ساختار دوگانه‌ای هستند؛ در صورتی که بازنمودها این‌گونه نیستند. «داوری‌ها و احساسات با بازنمودها (ذهنی) برای رسیدن به درستی آنها مطابقت داده می‌شوند اما ساختار یگانه بازنمودها باعث اعتبار همیشگی‌اش است».^{۱۱} در نتیجه شناخت انسان از امر اخلاقی و امر زیبایی‌شناسی در جهت ادراکات درونی‌اش است. این ارتباط به وسیله اصل قصدیت برقرار می‌شود که خود یک اصل تجربی است. در حقیقت پدیدارهای ذهنی یا مستقیم برگرفته از پدیدارهای بیرونی هستند یا با واسطه به این پدیدارها مرتبط‌اند. از این جهت فلسفه اخلاق برتناو بر پایه یک نگاه واقع‌گرایانه بنا شده است، اما نباید به دنبال یک قاعده و اصلی بود که بتوان به وسیله آن درستی و نادرستی یک عمل اخلاقی را به شکل کانتی سنجش کرد و به همگان یک قاعده کلی ارائه داد که تمام افراد موظف به پیروی از آن باشند. سرانجام برتناو از متافیزیکی اخلاقی به سمت یک نگاه روان‌شناسی فلسفی می‌رود و به وسیله ساختار روانی انسان یک فرایند تحقق ارزش‌های اخلاقی را ارائه می‌دهد. آن عناصری که همیشه از سوی فیلسوفانی چون کانت در نظام اخلاقی و ارزشی خود طرد شده بودند در فلسفه او جان دوباره می‌گیرند. عواطف و احساسات که پایه انحراف در مبانی اخلاق بودند محور امر اخلاق و داوری انسان می‌شود؛ اما این امر به معنا نیست که انجام هر عملی بر پایه امیال فردی شکل اصول داوری همگانی اخلاقی به خود بگیرد. درست است که برتناو از امیال و احساسات در فلسفه خود شروع می‌کند ولی با تعریفی که از احساسات اخلاقی در اختیار ما می‌گذارد یک راه‌حل هم برای مشکل همگانی شدن امر اخلاقی ارائه می‌دهد. این نکته را هم نباید فراموش کرد که برتناو نمی‌خواهد یک نظام ارزش‌های اخلاقی مطلق بسازد. در واقع همه چیز حقیقت خود را در یک فرایند شکل‌گیری نمایان می‌کند. این نکته فرایند شکل‌گیری شناخت باید مرکز توجه قرار گیرد،

10. Jacqueline Dale, *The Cambridge Companion to Brentano* (Cambridge: Cambridge University Press, 2004), 224.

11. Biagio Tassone, *From Psychology to Phenomenology, Franz Brentano's Psychology from an Empirical Standpoint and Contemporary Philosophy of Mind* (London: Palgrave Macmillan, 2012), 179.

زیرا وقتی از فرایند سخن می‌گوید یعنی ارزش‌ها از نقطه‌ای مثل احساسات شروع می‌شوند و در یک سیر معرفتی که بر پایه روان انسانی است به داوری اخلاقی منتهی می‌شود. ارزش‌ها اخلاقی اموری نیستند که همانند فلسفه کانت با یک ساختار دستوری شکل بگیرند تا همگان طبق آن دستور عمل کنند. بر این اساس «دو بخش مهم از تئوری احساسات برتانو عبارت است از ۱. احساسات، ابژه قصدی بی‌همتایی اند ۲. احساسات، پدیدارهای دارای ارزش هستند».^{۱۲}

برتانو بین عمل در درون خودش و عمل به مثابه فعل بیرونی تفاوت قائل می‌شود؛ یعنی فرآیند عمل انسان را به دو مرحله تقسیم می‌کند. در این فرآیند بخش اول که شکل ذهنی (Mental) دارد بر بخش دوم که حالت عملی دارد، متقدم است. وقتی می‌خواهیم عملی را انجام دهیم این عمل احتیاج به یک نیروی فیزیکی دارد؛ مثل وقتی می‌خواهیم کسی را نجات دهیم باید یک نیروی فیزیکی را به کار گیریم تا بتوانیم عمل نجات یک شخص را انجام بدهیم، اما خود عمل ریشه در آگاهی ما از آن امر دارد. در واقع در درون ذهن انسان است که نیت انجام یک عمل شکل می‌گیرد و بعد از آن عمل فعلیت پیدا می‌کند. در نتیجه برتانو بین میل، اراده و احساسات تفاوت قائل می‌شود. احساسات مرتبط با حالات درونی ما نسبت به یک پدیدار است. احساسات انسان باید مبنای داوری‌اش از امور هستی در نظر گرفته شود زیرا زمانی که ما با امری مواجه می‌شویم برای اینکه آن را داوری کنیم از احساسات خود بهره می‌گیریم. همچنین احساسات انسان دارای دو مؤلفه عشق و تفر است. وقتی ما می‌گوییم چیزی را دوست داریم یعنی با آن چیز یا آن عمل موافق هستیم و بالعکس. در واقع «احساس درست، احساسی است که در ارتباط با یک پدیدار شکل می‌گیرد»؛^{۱۳} اما امیال، حالات درونی انسان نسبت به ابژه‌های بیرونی است به شکلی که افراد می‌خواهند این امور مطابق با خواست آنها باشد. همچنین این موضوع را باید در نظر گرفت که امکان دارد فعلیت یافتن بعضی از امیال من در جهان بیرونی ناممکن باشد؛ مثلاً میل من به باران آمدن. در حقیقت اینها اموری هستند که ممکن نیست در همان زمان فعلیت پیدا کنند اما باید اموری متعلق به خواسته‌ها و امیال من دانسته شوند. سرانجام برتانو در تعریفی که از اراده می‌کند آن را مربوط به عمل و کنش‌ها انسان می‌داند که نمودی بیرونی دارد. عمل ارادی می‌تواند بر اساس امیال و احساسات افراد یا اصول دیگر شکل بگیرد، اما کنش انسان برای نمود بیرونی پیدا کردن بر هر مبنایی که می‌خواهد باشد نیاز به اراده دارد. «تئوری احساسات برتانو بر این امر تأکید دارد که اراده مرتبط با عمل و شکل‌دهنده یک تصمیم است. همچنین اراده و تمام عمل‌ها و نیت‌های مرتبط به

12. Uriah Kriegel, *Routledge Handbook of Franz Brentano and Brentano School* (London: Routledge, 2017), 112.

13. Brentano, *the Origin*, 48.

آن، بخشی از حالات درونی ماست. از این نظر احساسات و اراده دارای یک وجه اشتراک هستند^{۱۴}. در حقیقت برخلاف شناخت جهان بیرون که ما با صدق و کذب معرفت‌شناسانه مواجه هستیم در اخلاق ما با درستی و نادرستی امر اخلاقی سروکار داریم. درست است که اخلاق با احساسات شروع می‌شود، ولی حکمی که می‌کنیم نمی‌تواند یک حکم اخلاقی باشد؛ بنابراین باید بین احساسات و داوری اخلاقی برای پایه درستی حکم اخلاقی رابطه‌ای پیدا کرد.

برتنانو برای حل این مشکل در مورد ارتباط احساسات با داوری اخلاقی، درستی را در کنار احساس دوست داشتن و نادرستی را در کنار احساس تفرق قرار می‌دهد. «وقتی می‌گوییم امری درست است یعنی آن چیز را دوست داریم و وقتی می‌گوییم امری نادرست است یعنی از آن متنفر هستیم. به بیان دیگر وقتی ما درباره امری داوری می‌کنیم با اینکه از کلمه درست و نادرست استفاده می‌کنیم ولی در حقیقت احساسات خود را بیان می‌کنیم»^{۱۵}. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا داوری هر فرد بر پایه احساسات خود می‌تواند معیار داوری عینی و همگانی باشد تا افراد دیگر هم بتوانند بر اساس آن دست به داوری درستی بزنند؟ برتنانو به این سؤال از منظر کانتی پاسخ نمی‌دهد که ما در شناخت امر اخلاقی قرار است به قواعد کلی اخلاقی برسیم تا همگان بر اساس آن عمل و داوری انجام دهند. هرچند او در نهایت دو دستورالعمل اخلاقی عینی ارائه می‌دهد، جواب برتنانو به این سؤال که آیا می‌توان به یک اشتراک ارزشی در داوری‌های اخلاقی خود رسید، مثبت است. با اینکه برای برتنانو «ایده کلی در امر اخلاقی این است که کل لذت‌ها در خودشان خیر و تمام چیزهایی که باعث درد می‌شوند در درون خودشان شر هستند»^{۱۶}؛ اما او می‌خواهد در ساختار فلسفی خود، لذت‌بخش بودن یک امر در ایجاد میل در افراد را از احساس عشرت طلبی (Hedonism) در انجام فعل تفکیک کند. راه‌حلی را که برتنانو برای معیار داوری پیش روی افراد می‌گذارد عبارت است: «تمام تجربه‌های لذت‌بخش به صورت ذاتی خوب نیستند و تمام تجربه‌های غیرلذت‌بخش ذاتاً بد نیستند»^{۱۷}. وقتی تجربه اخلاقی به سمت ایزه قصدی باشد که در آن امر حاصل شده برای ما غیر لذت‌بخش باشد اما باعث درد دیگری نشود بر امری که برای ما لذت‌بخش باشد شاید برای دیگری باعث درد و عذاب شود تقدم پیدا می‌کند. در حقیقت این راه‌حلی است که برتنانو در معیار داوری اخلاقی برای افراد پیشنهاد می‌کند تا فلسفه خود را از لذت‌گرایی تام متمایز کند.

14. Kriegel, *Routledge Handbook*, 111.

15. Kriegel, *Routledge Handbook*, 189.

16. Franz Brentano, *The Foundation and Construction of Ethics*, trans. Elizabeth H Schneewind (London: Routledge, 1976), 109.

17. Kriegel, *Routledge Handbook*, 206.

ارزش‌های اخلاقی را باید بر اساس غایت‌های آن تعریف کرد و آنها اموری نیستند از قبیل بتوان برایشان تعیین تکلیف کرد. «غایتی در امر اخلاقی درست است که این غایت توسط احساسات بر دیگر غایت‌ها ترجیح داده شود و با احساس لذت در انسان در پیوند باشد».^{۱۸} سرانجام برتتانو در فلسفه خود بایدهای اخلاقی را بر اساس امر خیر تعریف می‌کند. مبنای امر خیر، درستی در عمل است و حقیقت درستی یک عمل را باید در گروی ارتباط آن با احساس لذت در نظر گرفت؛ بنابراین اگر به دنبال یک «باید» اخلاقی به مثابه مبنای ارزش همگانی هستیم بنیان آن امر خیر است. با این نگاه به امر خیر، انسان باید همیشه در مسیر تعالی باشد و حرکت به سمت امر خیر یعنی در مسیر تعالی بودن. امر خیر یک پیش‌فرض اخلاقی است که جهت حرکت انسان به سوی تعالی جویی را هموار می‌کند.

بر این اساس برتتانو تعریفی از خیر اعلا (Highest good) در فلسفه خود ارائه می‌دهد که آن را خیر عینی می‌نامد. خیر اعلا وابسته به احساسات و داوری‌های اخلاقی فردی نیست در واقع خیر اعلا امر اخلاقی را تعیین حدود می‌کند. خیر اعلا می‌تواند معیار انجام امر اخلاقی قرار گیرد زیرا ارزشی همگانی دارد و منحصر به عمل یک فرد نیست. دو اصلی که برتتانو برای خیر اعلا در نظر می‌گیرد یکی مؤلفه عشق است و دیگری عدالت (Justice). عشق و دوست داشتن به این معناست که افراد همیشه این امر را در روابط خود با دیگری در نظر گیرند تا روابط صمیمی و همراه با عشق با یکدیگر داشته باشند. همچنین مفهوم عدالت را باید در معنای عدم تجاوز به حقوق و آزادی دیگران فهم کرد. از نظر برتتانو انسان به شکل بنیادین آزاد است و به کمک اصل آزادی می‌تواند در امور مختلف بر اساس احساسی که از آن امر دارد دست به داوری بزند. «انسان بدون آزادی نمی‌تواند به خواسته‌ها و انتخاب‌هایش فعلیت ببخشد».^{۱۹} در نتیجه برتتانو با بیان خیر اعلا در فلسفه خود می‌خواهد اصل آزادی را برای افراد جامعه تحقق ببخشد تا آنها بتوانند با آزادی دست به عمل بزنند. دو اصل خیر اعلا بر این اساس از ارزش‌های اخلاقی فردی مستثنی شده‌اند که به امر خیر یک ارزش عینی و مستقل از ترجیحات درونی انسان بدهد تا بتواند در نهایت به شکل یک معیار ارزش‌های اخلاقی عینی جلوه کند. با اینکه به نظر می‌رسد عناصر اخلاق کانتی از جمله آزادی و خیر اعلا دارد به ساختار تفکر برتتانو ورود پیدا می‌کند و این امر برخلاف نقد اولیه او به کانت است، اما باید بین خیر اعلا برتتانو با خیر اعلا کانت تفاوت قائل شد. کانت از خیر اعلا تعریفی متافیزیکی دارد. در فلسفه کانت انسان برای رسیدن به سعادت نیازمند داشتن یک خیر اعلا در زندگی است. به این دلیل که سعادت در این جهان محقق نمی‌شود در نهایت

18. Brentano, *the Foundation*, 70.

19. Brentano, *the Origin*, 88.

طلب سعادت ما را به سمت وجود یک خیر اعلا رهنمود می‌کند. در نقطه مقابل برتانو می‌خواهد یک تعریف اجتماعی و بر پایه روابط انسانی از خیر اعلا ارائه دهد تا به روابط میان افراد نظم ببخشد. در نتیجه برتانو بر این امر تأکید می‌کند که «یکی از مؤلفه‌های مهم امر اخلاقی اجتماعی بودن آن است که باید این امر را در اخلاق یک فضیلت در نظر گرفت که به وسیله آن می‌توان افراد جامعه را متحد کرد و شکل کاملی به زندگی داد؛ زیرا انسان به صورت اجتماعی قوی‌تر و در حالت انزوا ناتوان‌تر است».^{۲۰} درست است برای برتانو که هر انسانی به صورت درونی و با توجه به ساختار روانی خود می‌تواند به خیر اخلاقی برسد، ولی این دو اصل به روابط تمام انسان‌ها با یکدیگر هماهنگی می‌بخشد. در حقیقت ارزش‌های اخلاق با خیر اعلا از حالت فردی به رابطه میان فردی بدل می‌شود.

۳. نسبت احساسات با ارزش‌های اخلاق از دیدگاه شلر

شلر در پدیدارشناسی اخلاقی خود همانند برتانو تأکید بر محوریت احساسات و عواطف انسان در این زمینه دارد. در واقع اگر انسان احساسی نسبت به یک امر نداشته باشد دست به انجام کنش بیرونی نمی‌زند. به بیان دیگر، قصد انسان در انجام یک کنش وابسته به احساسات و عواطفش برای رفتن به سمت آن چیز است. با اینکه برای شلر ساختار شکل‌گیری ارزش‌ها وابسته به احساسات انسان است اما این ارزش‌ها شکلی پیشینی در حقیقت وجودی انسان دارند؛ بنابراین او یک حالت پیشینی و وجودی به احساسات انسان می‌دهد که این پیشینی بود شلر را به شکلی به کانت نزدیک می‌کند، اما این پیشینی یک قاعده عقلی نیست؛ حقیقت بنیادینی است که ریشه در بعد روحانی و وجودی انسان دارد. شلر برخلاف پیشینی‌گرایی عقل محور کانتی تأکید بر پیوند پیشینی‌گرایی با احساسات دارد. «اخلاق مبتنی بر احساسات متمایز از اخلاق عقلانی است، اما لزوماً (در راستای) تجربه‌گرایی نیست که بکوشد ارزش‌های اخلاق را از مشاهده و استقرا استخراج کند. احساس دوست داشتن و نفرت که به کلیت روح (انسان) تعلق دارند دارای محتوای پیشینی مستقل از تجربه استقرایی و قوانین عقل محض است».^{۲۱}

به طور کلی پدیدارشناسی برای شلر یک رویکرد (طرز نگرش) (Attitude) است تا یک روش (Method)؛ در نتیجه «دانش (انسان) از تجربه مستقیم حاصل می‌شود نه از داده‌های تجربی».^{۲۲} هدف او از مطرح کردن مفهوم رویکرد در پدیدارشناسی خود بیان این حقیقت است

20. Brentano, *the Foundation*, 6.

21. Max Scheler, *Formalism in Ethics and Non-Formal*, trans. Manfred S Frings (Illinois: Northwestern University Press, 1973), 65.

22. Ranly, *Scheler's*, 56.

که در تجربه مستقیم انسان از هستی می‌توان به حقیقت وجودی انسان به منزله فاعل شناسنده عالم رسید. این حقیقت چیزی جز همان پیشین‌هایی نیستند که شلر از آن سخن به میان می‌آورد که خاستگاه آن در روح انسان است. این امر را باید از دو منظر نگریست: یکی تجربه مستقیم از هستی در مقابل تجربه آزمایشگاهی و از منظر دیگر در تقابل با عقل‌گرایی هوسرل و کانت.

وقتی از تجربه مستقیم در مواجهه با هستی سخن می‌گوییم دیگر بازنمایی ذهنی در امر شناخت کنار گذاشته می‌شود. شلر جایگاه ویژه‌ای برای شهود مستقیم انسان از هستی قائل است و برای او «این حکم کانتی که مفاهیم بدون شهود پوچ هستند، فاقد ایراد است اما همتای این حکم که شهود بدون مفاهیم کور است، قاطعانه درست نیست».^{۲۳} آن چیزی که او در تجربه مستقیم انسان از هستی به آن اشاره می‌کند بعدها مورد توجه هایدگر در بیان آشکارشدگی حقیقت به مثابه یک رخداد (Event) قرار می‌گیرد. تأکید بر روی مواجهه مستقیم انسان با هستی به دلیل این امر است که هستی می‌تواند در این فرایند «خوددادگی» داشته باشد تا انسان بدون واسطه قرار دادن مقولات پیشینی با هستی ارتباط برقرار کند. «برای شلر بدیل حقیقی شهود حسی، شهود عقلانی نیست. شهودی که بر اساس صورت‌بندی کانت آن چیزی را که ادراک کرده خلق می‌کند. در عوض شلر یک شهود هر چند متناهی را دنبال می‌کند که قادر به درک قلمرو چیزی‌هایی است که هم صوری و هم پیشینی باشند».^{۲۴} این امر به این علت است که مقولات پیشینی فاهمه در فلسفه کانت کران آگاهی ما را محدود به مقولات قوه شناخت می‌کنند و مانع آشکارشدگی احساسات و عواطف انسان در مواجهه با هستی می‌شوند. بر همین اساس است که شلر بر جایگاه احساسات در ارزش‌های اخلاقی تأکید می‌کند، زیرا ما انسانی را تحسین نمی‌کنیم که توانسته است در زندگی جلوی احساسات و عواطف خود را گرفته باشد؛ بلکه این امر همیشه ارزشمند است که یک فرد احساسات خود را نسبت به موضوعی بروز بدهد. این ابراز علاقه و بیان احساسات به یک چیز آن را ارزشمند می‌کند حتی اگر آن چیز در واقع به شکل فی‌نفسه ارزشمند نباشد. این موضوعی است که کانت در فلسفه خود از آن غافل مانده است. از این منظر «اخلاق کانت اخلاقی نه برای انسان بلکه برای فرشتگان است».^{۲۵}

شلر در پدیدارشناسی خود بین ارزش و امر خیر تفاوت قائل می‌شود، زیرا خیر به مثابه ارزش اخلاقی بخشی از سلسله‌مراتب ارزش‌هاست. در واقع «خیر و شر اساساً با همه ارزش‌های غیر

23. Julian Young, *German Philosophy in the Twentieth Century Lukács to Strauss* (London: Routledge, 2021), 133.

24. Adriana Altamirano, *The Belief in Intuition Individuality and Authority in Henri Bergson and Max Scheler* (Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 2021), 70.

25. Young, *German Philosophy*, 137.

صوری دیگر متفاوت هستند. آنها فقط زمانی خلق می‌شوند که حمل بر اعمالی شوند تا (آن اعمال) تحقق پیدا کند».^{۲۶} به این معنا که تا وقتی که کنشی صورت نگیرد خیری هم به وجود نمی‌آید. خیر، ارزش از پیش داده نیست، در نتیجه ارزش وجودی بر ارزش اخلاقی تقدم دارد و نباید همانند کانت وجود انسان را به باید‌های اخلاقی محدود کرد. «به طور کلی اشتباه است که خیر را محتوای اراده، که از قبل داده شده، در نظر بگیریم. خیر در درجه اول کیفیت ارزش است، اما خیر اخلاقی کیفیت فردی است و برای همین اراده (در عمل) مشخص می‌کند چه چیزی خوب یا بد است».^{۲۷} بنابراین «نیت اخلاقی به تنهایی حامل ارزش اخلاقی نیست بلکه تنها نشانه (این امر) است که باید ارزش اخلاقی داشته باشیم».^{۲۸} در نهایت باید گفت بنیان و اساس ارزش اخلاقی یک کنش است. بدون یک گرایش اخلاقی خوب، کار نیک خلق نمی‌شود. ارزش‌ها می‌تواند در نسبت با عشق و نفرت مثبت و منفی باشد، اما خیر اخلاقی به منزله ارزشی برتر همراه با عشق به دیگری است.

ارزش‌ها وابسته به احساسات انسان هستند و این به معنی بی‌ارزش بودن اشیاء نیست، بلکه به این معناست که احساسات ما حامل ارزش‌اند. حامل ارزش بودن یعنی اینکه سرخوشی انسان وابسته به سرسبزی جنگل است و این سرخوشی انسان ریشه در عمل قصدی او دارد که معطوف به چیزی در بیرون از خود است، اما در یک نسبت با او قرار می‌گیرد. «همبستگی میان احساس و ارزش همان‌طور که شلر فهم می‌کند، مشارکت انسان در هستی را وصف می‌کند. مشارکت در هستی همان به فعلیت رساندن وجود (انسان) است».^{۲۹} ارزش‌ها در یک ارتباط بین انسان و عامل بیرونی خود را نمایان می‌کنند و این دو لازم و ملزوم یکدیگر هستند. در واقع تا ابژه‌ای در بیرون مورد توجه و قصد ما واقع نشوند، انسان‌ها نمی‌توانند احساس و عواطف موجود در قلب (Heart) خود را بروز دهند. بر همین اساس شلر می‌خواهد به این پرسش پاسخ دهد که «آیا اخلاق مادی وجود دارد که همزمان حالت پیشینی داشته باشد. به این معنا که گزاره‌های آن بدیهی باشد و برای تأیید و ابطالش نه نیاز به مشاهده (تجربی) باشد و نه استقرا».^{۳۰}

همان‌طور که گفته شد شلر قائل به حقایقی پیشینی در وجود انسان است که این پیشینی‌ها نه یکسری مقولات خارج از وجود انسان است و نه مفروض پیش از مواجهه انسان با هستی بلکه حقایقی هستند وجودی که خود را در میان روبه‌رو شدن انسان با هستی آشکار می‌کنند.

26. Manfred Frings, *Max Scheler, A Concise Introduction into the World of a Great Thinker* (Wisconsin: Marquette University Press, 1996), 90.

27. Max Scheler, *On the eternal in man*, trans. Bernard Noble (London: Routledge, 2010), 307.

28. Scheler, *Formalism*, 115.

29. Luthur, *Persons*, 64.

30. Perrin, *Max Scheler*, 52.

در واقع «هدف پدیدارشناسی کشف دانش پیشینی، دانش حقایق ضروری، است».^{۳۱} شلر سعی می‌کند توجه افراد را به این امر معطوف کند که انسان‌ها دارای روح هستند و این روح دارای ویژگی‌های معینی است. این ویژگی‌های به شکل پیشینی و بالقوه در روح تمام افراد حضور همیشگی دارد. حقیقت روح انسانی در ارزش اخلاقی در واقع احساس عشق ناب است. عشق در روح انسان امکان آشکارشدگی‌اش در مواجهه با هستی را ممکن می‌کند. شلر عشق را فراتر از یک احساس علاقه به یک امر می‌داند که تنها عامل قصد ما برای رفتن به سمت آن چیز در نظر گرفته شود. با اینکه عشق در مقام اروس (Eros) عشقی خلاق و حامل حیات است، اما شلر در کنار عشق در مقام اروس، عشق در معنای آگاهانه (Agape) که عشقی الهی است را محور اندیشه و غایت کنش انسان در نظر می‌گیرد. مفهومی که مرتبط با قرون وسطاست و شلر در بیانی پاسکالی آن را (Ordo amoris) می‌نامد؛ اما باید به این وجه تمایز توجه کرد که عشق الهی در جهت جهان قدسی و عشق در مقام اروس در جهت زندگی و حیات زمینی است. دلیل شلر برای حمایت از مفهوم قرون وسطایی عشق بر این اساس است که «مفهوم عشق در اندیشه یونانی مفهوم غایی نبود و نه آن چیزی بود که مسیحیت را به آن پیوند می‌داد، یعنی عشق بی‌قید و شرط و فداکارانه. هم (افکار) افلاطون و هم ارسطو که بیشتر متفکران قرون وسطا را تحت تأثیر قرار داده بود با (مفهوم) عشق مسیحی سازگاری نداشت».^{۳۲} در حقیقت عشق الهی را باید معیار ارزش‌های اخلاقی برای شلر دانست.

شلر در بحث داوری اخلاقی تأکید بر احساس عشق و نفرت به منزله معیار ارزش‌های اخلاقی دارد. احساس عشقی که اگر بر اساس آن کنشی را انجام دهیم آن عمل ارزشمند می‌شود. هر چقدر انسان به سمت احساس تنفر در عمل خود به مثابه یک عامل محرک برود عمل غیراخلاقی و کم‌ارزشی را انجام داده است، زیرا احساس عشق عامل وحدت میان افراد است و احساس تنفر عامل دوری انسان‌ها از یکدیگر. «عشق و نفرت برای خود دلایلی ارائه می‌کنند که با شواهد عقلی قابل داوری نیست. کسانی که این دلایل را رد می‌کنند آن را به شکلی مرتبط با کارکردهای این اعمال می‌کنند نه نقص خود در (انجام) این اعمال».^{۳۳} شلر راه‌حل برطرف کردن این نقص و کاستی انسان را در این می‌بیند که افراد از منطق عقل به سمت منطق دل یا قلب قدم بردارند تا بتوانند توانایی احساسات روحانی انسان مثل عشق را در شناخت هستی درک کنند. «عشق یک کنش احساسی است که (حقیقت) شخص را به طور ملموس نمایان می‌کند. عشق ورزیدن رویدادی در خلأ

31. Young, *German Philosophy*, 142.

32. Frings, *Max Scheler*, 126.

33. Max Scheler, *The Nature of Sympathy*, trans. Peter Heath (London: Routledge, 2008), 155.

نیست، یک حضور عینی است، حضوری در چیزی یا کسی (دیگر). برای شلر عشق ورزیدن یک عمل بنیادین است. از طریق آن، شخصی دیگری کشف می‌شود و خود فرد را در غنای کامل و حقیقت پویا نشان می‌دهد.^{۳۴} این دلیلی است که شلر از قلب در مقابل عقل سخن به میان می‌آورد، زیرا اگر می‌خواهیم ارزش‌های وجودی و اخلاقی انسان آشکار شود، باید به سوی قلب و روح انسان‌ها رفت، زیرا خاستگاه حقایق پیشینی و وجودی انسان در قلبش است.

بر این اساس شلر پدیدارشناسی اخلاق در معنای شهود مستقیم را در فلسفه خود برمی‌گزیند. او این امر را بیان می‌کند که «کنش‌ها احساسی و عشقی دارای محتوای مشخص هستند که (آن محتوا) ارزش است».^{۳۵} در نتیجه احساس عشق برای او مساوی است با چیزی که ارزش‌های موجود در زندگی اعم از ارزش‌های اخلاقی را می‌آفریند و آن چیزی که تا آن موقع ارزشمند نبوده است را ارزشمند می‌سازد. در نهایت، این مسیر انسان را به سمت عشق الهی رهنمود می‌کند زیرا روح انسانی در کمالش در جهت الوهیت قدسی است و این امر سلسله‌مراتبی از ارزش‌های اخلاقی و قدسی را شکل می‌دهد که می‌تواند در درجات گوناگونی قرار داشته باشد. متغیر بودن ترجیحات و سلايق ما حالتی نسبی به ارزش‌ها می‌دهد، اما شلر سلسله‌مراتبی برای ارزش‌ها تبیین می‌کند تا مسیر تعالی انسان در گزینش ارزش‌ها در جهت دستیابی به ارزش‌های قدسی را مشخص کند. برای همین است او تأکید دارد «باید سلسله‌مراتبی از ارزش‌ها وجود داشته باشد که خود را از هر سلیقه خاصی متمایز کند».^{۳۶} در این زمینه شلر وجود احساس نفرت را در نقطه مقابل احساس عشق در ساختار ارزش‌ها مؤثر می‌داند؛ زیرا نفرت از رذایل خود می‌تواند ارزشمند باشد. «در حقیقت نفرت یک کنش مثبت و ارائه‌دهنده فقدان ارزش (مثبتی) است که کمتر از عمل ارزشمند عشق (به چیزی) نیست؛ زیرا عشق حرکتی است که از ارزش دون‌تر به ارزش والاتر می‌رود که در آن (حرکت) ارزش والاتر ناگهان بر ما جلوه می‌کند. درحالی‌که نفرت در جهت مخالف حرکت می‌کند و از طریق آن نمایان می‌شود و به وسیله آن می‌توانیم بفهمیم که نفرت در جهت ارزش‌های دون‌تر است».^{۳۷} شلر در دسته‌بندی نظام ارزشی خود از چهار دسته ارزش‌ها سخن به میان می‌آورد. در مرحله اول و پایین‌ترین بخش، ارزش‌های طبیعی قرار دارند که وابسته به خوشایندی و ناخوشایندی افراد هستند مثل درد و التیام آن. البته در ارزش‌های طبیعی باید این نکته را در نظر گرفت این ارزش‌های زندگی بخش هستند و نه در راستای لذت جسمانی. در نتیجه لذت‌پرستی و عشرت طلبی جزء ارزش‌ها نیستند. دسته دوم، ارزش‌هایی هستند که

34. Luthur, *Persons*, 64.

35. Frings, *Lifetime*, 17.

36. Perrin, *Max Scheler*, 72.

37. Scheler, *The Nature*, 152.

وابسته به زندگی و زیست اجتماعی است مثل سلامتی، مقاومت، شرافت و شجاعت. دسته سوم، ارزش‌های روحانی هستند که وابسته به روح انسان است و در مقام بالاتری از ارزش‌های زیستی و طبیعی قرار دارند؛ مثل ارزش‌های اخلاقی و زیبایی‌شناسی و در نهایت دسته چهارم، ارزش‌هایی که مقدس‌اند مثل شهادت، از خودگذشتگی که فقط با رفتن به سوی عشق ناب و الهی می‌توان به آنها رسید. در نتیجه ارزش‌های اخلاقی، بخشی از سلسله‌مراتب ارزش‌هاست و ارزش‌های قدسی در عالی‌ترین درجه در این سلسله‌مراتب قرار می‌گیرند.

همانند برتناو که در بحث خیر اعلا بیان می‌کند اخلاق امری فردی نیست بلکه لازمه فعل اخلاقی حضور دیگری است؛ بنابراین باید امر اخلاقی را امری اجتماعی و میان‌فردی در نظر گرفت و این موضوعی در بیان کارکرد احساس عشق در امر اخلاقی مرکز توجه شلر واقع می‌شود. عشق الوهی امری است که در آن انسان از خود در جهت دیگری چشم‌پوشی می‌کند. در نتیجه عشق در ارزش‌های اخلاقی حامل دو اصل بنیادین است؛ یعنی احساس همبستگی (Solidarity) و احساس همدردی (Sympathy). هر عملی در راستای عشق به دیگری باشد ارزشمندتر است؛ مثل همدردی و همبستگی که عامل وحدت است و هر چه عمل فرد از عشق‌ورزی به دیگری دور باشد ارزش خود را از دست می‌دهد؛ مثل رشک و تفر. «عشق واقعی همیشه عشق به یک شخص است و هرگز عشق به صورت فی‌نفسه ارزشمند نیست».^{۳۸}

در حقیقت عشق در تعریف عامیانه آن هم در معنای از خودگذشتن در راه معشوق شناخته می‌شود و این عاملی است که می‌تواند باعث وحدت شود و انسان‌ها را در کنار هم قرار دهد. در نقطه مقابل عشق احساس تفر قرار می‌گیرد که انسان‌ها را از یکدیگر دور می‌کند. جهت عشق در مسیر بی‌کرانگی است و ما را به سوی ارزش‌های قدسی رهنمود می‌کند، زیرا در دل خود با بی‌کرانگی و ابدیت پیوند خورده است. «در ارزش زیسته عمل عاشقانه، هیچ شخصی عشق خود را به دیگری بر اساس اکنون یا زمان مشخصی ابراز نمی‌کند؛ بلکه بر اساس ابدیت (این اقدام را) انجام می‌دهد. احساس عشق جایی ارزش محسوب می‌شود که رابطه‌ای بین عشق با ابدی بودن (آن) وجود داشته باشد».^{۳۹} در واقع وقتی کسی از خود فراروی کند در حقیقت خود را به امر الهی نزدیک کرده است و حقیقت وجودی‌اش و ارزش‌های اصیل انسانی را نمایان می‌کند. عشق همیشه در جهت بی‌کرانگی و وجود دیگری است.^{۴۰}

38. Scheler, *on the eternal*, 431.

39. Luthur, *Persons*, 25.

40. Zachary Davis, *Max Scheler, the Stanford Encyclopedia of Philosophy*, 2018.
<http://plato.stanford.edu/entries/scheler/>

شالر با آکویناس در این نظر که ارزش‌ها طبیعی و اجتماعی زاینده قانون الهی است، اتفاق نظر دارد و این قوانین را امری نمی‌داند که بتوان از روی هوا و هوس آن را تغییر داد. شالر با توجه به نگاه الهیاتی‌اش جهان مدرن را این‌گونه نقد می‌کند: «سرنگونی درونی همه نظام‌های ارزشی، بی‌نظمی در ذهن، قلب و روح عصر بورژوازی سرمایه‌داری را شکل داده است».^{۴۱} بر این اساس در جهان مدرن «فردگرایی خودمحور بر ضد اصل همبستگی در امر اخلاقی طغیان می‌کند. فایده‌گرایان ادعا دارند که دارای ارزش‌های برتر فرهنگی و عقلانی هستند، اما فقط شورشی هستند علیه ارزش‌های روحانی».^{۴۲} شالر از همین نقطه نظر جامع مدرن را نقد می‌کند که تهی از ارزش‌های اخلاقی حقیقی شده است زیرا احساس عشق الهی و قوانین مرتبط با آن را در زندگی نادیده می‌گیرند و به جای آن احساس لذت و عشرت طلبی را جایگزین کرده‌اند. در نتیجه این امر باعث بی‌معنایی در زندگی مدرن شده است. برخلاف جهان مدرن «نظام اجتماعی قرون وسطا بر اساس امر الهی شکل گرفته بود و همگان در آن دارای احترام و ارزش مشخص بودند و (افراد) حقوق و وظایف خاص خود را داشتند. بر این اساس افراد خیر کل را بالاتر از خیر شخصی قرار می‌دادند. جامعه قرون وسطا با اصل همبستگی شکل گرفته بود. اصل همه برای یک نفر و یک نفر برای همه».^{۴۳} عدم وجود احساس همبستگی را باید عاملی دانست که مانع شکل‌گیری جامعه ارزشی می‌شود زیرا جامعه از جاری شدن عشق و همدلی است که به وحدت می‌رسد و اجتماعی ارزشمند تحقق می‌یابد. در واقع «دنیای افراد اخلاقی بر یک وحدت منسجم ذاتی استوار است که شالر آن را اصل همبستگی می‌نامد».^{۴۴} سرانجام شالر همان‌طور که ساختار ارزش‌های را به چهار دسته تقسیم می‌کند، ارزش‌های اجتماعی را هم در چهار دسته قرار می‌دهد که از صدر به ذیل عبارت است: «جامعه عشق که شکل‌گیری آن در کلیسا است، جامعه حقوق اخلاقی و فرهنگ، جامعه-زندگی که شکل‌گیری آن در دولت محقق می‌شود و در پایین‌ترین نقطه در این سلسله‌مراتب (ارزش‌های) مرتبط با زندگی قرار دارد که ماهیت همه چیز در آن بر اساس خوشایندی است».^{۴۵} در نتیجه عشق‌ورزی به دیگری را باید بنیان ارزش‌های اخلاقی در بعد اجتماعی در نظر گرفت که در نقطه اوج و متعادلش عامل رستگاری جامعه انسانی است. در واقع احساس عشق در سطح کاملاً متعالی‌اش برای افرادی که در یک جامعه با یکدیگر زندگی می‌کنند، رخ می‌دهد.^{۴۶}

41. Scheler, *on the eternal*, 79.

42. Scheler, *on the eternal*, 95.

43. Young, *German Philosophy*, 131.

44. Ranly, *Scheler's*, 95.

45. Young, *German Philosophy*, 143.

46. Ranly, *Scheler's*, 76.

۴. نتیجه‌گیری

بررسی تطبیقی ساختار ارزش‌های اخلاقی در فلسفه برتانو با شلر:

در نتیجه‌گیری تلاش می‌شود به بررسی تطبیقی آرای برتانو و شلر در زمینه ارزش‌های اخلاقی پرداخته شود تا وجه اشتراک و افتراق این دو متفکر در زمینه پدیدارشناسی ارزش‌های اخلاقی و جایگاه احساسات در این امر مشخص شود. در کنار به کارگیری هر دو فیلسوف از روش پدیدارشناسی در شناخت ارزش‌های اخلاقی و محوریت احساسات و عواطف انسان در این زمینه، می‌توان وجه تمایز دیدگاه برتانو با شلر را ذیل چهار مؤلفه اصلی تقسیم‌بندی کرد که عبارت است از: ۱. نگاه معرفت‌شناسانه برتانو به ارزش‌های اخلاقی در مقابل نگاه هستی‌شناسانه شلر به این موضوع؛ ۲. محوریت بعد روانی انسان در امر اخلاقی در فلسفه برتانو و تأکید بر جایگاه روح انسان در فلسفه شلر؛ ۳. حذف مقولات پیشینی در تفکر برتانو و اعتقاد به پیشینی‌ها وجودی نزد شلر؛ ۴. بازنمایی‌های ذهنی به مثابه اصل داوری اخلاقی در پدیدارشناسی برتانو در مقابل مواجهه مستقیم انسان با هستی در پدیدارشناسی اخلاق شلر.

مؤلفه اولی که نگاه برتانو را با شلر در ارزش‌های اخلاقی متمایز می‌کند عبارت است از این امر که برتانو به مقوله ارزش‌های اخلاقی یک نگاه معرفت‌شناسانه دارد، اما شلر می‌خواهد موضوع ارزش‌های اخلاقی را از منظر هستی‌شناسی بررسی می‌کند. برای برتانو احساسات ابزار شناخت و معرفت پیدا کردن به صدق و کذب گزاره‌های اخلاقی است. در واقع برتانو با در نظر گرفتن احساسات به منزله اصل اساسی شکل‌گیری عمل انسان بر این امر تأکید دارد که صدق و کذب گزاره‌های اخلاقی را می‌توان بر اساس احساس نفرت و یا خوشایندی داوری کرد. در برابر این دیدگاه شلر یک نگاه هستی‌شناسانه به امر ارزش‌های اخلاقی ارائه می‌دهد. احساسات وجود فی‌نفسه در انسان دارد و آشکارکننده حقیقت هستی است.

دومین امری که پدیدارشناسی ارزش‌های اخلاقی شلر را از برتانو متمایز می‌کند خاستگاه احساسات در میان این دو فیلسوف است. از نظر برتانو احساسات انسان مرتبط با ساختار روانی‌اش است. بر این مبناست که برتانو به جای مبانی تجربی و مقولات پیشینی عقل تأکید بر علم روان‌شناسی در فلسفه خود دارد. از سوی دیگر شلر با نگاه عرفانی‌اش به وجود انسان احساسات و عواطف انسان را ذیل روح انسان قرار می‌دهد و تأکید به یک شهود روحانی و بدون واسطه به عنوان یک ابزار برای شناخت ماهیت ارزش‌ها می‌کند.

وجه تمایز سوم و چهار در پدیدارشناسی ارزش‌های اخلاقی میان برتتانو و شلر را باید در نگاه متفاوت این دو فیلسوف به ابزار معرفتی انسان در امر اخلاقی دانست. وقتی که احساسات شکلی روحانی و درون وجودی داشته باشد باید یک حالت پیشینی برای آن در نظر گرفت. در صورتی که برخلاف نظر شلر، برتتانو هر مفروضی را در پدیدارشناسی اخلاق خود کنار می‌گذارد و با اپوخه کردن ماهیت امر اخلاقی می‌خواهد به ذات آن از طریق احساسات فردی راه پیدا کند. البته شلر بر این امر تأکید دارد که انسان در نگاه پدیدارشناختی به هستی نباید مفروضی را برای خود در نظر گیرد، اما در زمانی که انسان با هستی روبه‌رو می‌شود در واقع حقایق وجودی‌اش بر او آشکار می‌شود؛ بنابراین احساسات انسان که به شکل فی‌نفسه ریشه در وجود انسان دارند در مواجهه انسان با هستی خود را نمایان می‌کنند؛ اما برتتانو روش شناخت خود از امر اخلاقی را بازنمودها ذهنی در نظر می‌گیرد. در نتیجه داوری ارزشی انسان در فلسفه برتتانو با بازنمودها ذهنی سنجیده می‌شود. در حقیقت پدیدارشناسی به معنای شناخت پدیدارهای و ایده‌های درون ذهنی است، ولی برای شلر پدیدارشناسی نگرشی است به حقیقت روحانی انسان در شناخت جهان هستی.

سیاهه منابع

الف- منابع لاتین:

- Altamirano, Adriana Alfaro. *The Belief in Intuition Individuality and Authority in Henri Bergson and Max Scheler*. Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 2021.
- Albertazzi, Liliana. *The School of Franz Brentano*. Berlin: Springer Science+ Business Media, 1996.
- Brentano, Franz. *The Origin of Our Knowledge of Right and Wrong*. Translated By Roderick Chisholm. London: Routledge, 1969.
- Brentano, Franz. *The Foundation and Construction of Ethics*. Translated By Elizabeth H Schneewind. London: Routledge, 1976.
- Frings, Manfred S. *Max Scheler, A Concise Introduction into the World of a Great Thinker*. Wisconsin: Marquette University Press, 1996.
- Frings, Manfred S. *Lifetime Max Scheler's Philosophy of Time a First Inquiry and Presentation*. Berlin: Springer Science+ Business Media, 2003.
- Jacquette, Dale. *The Cambridge Companion to Brentano*. Cambridge: Cambridge University Press, 2004.
- Kelly, Eugene. *Structure and Diversity, Studies in the Phenomenological Philosophy of Max Scheler*. Berlin: Springer Science+ Business Media, 1997.
- Kriegel, Uriah. *Routledge Handbook of Franz Brentano and Brentani School*. London: Routledge, 2017.
- Luthur, A. R. *Persons in Love, A Study of Max Scheler's Wesen und Formen der Sympathie*. Leiden: Martinus Nijhoff, 1972.
- Perrin, Ron. *Max Scheler's Concept of the Person an Ethics of Humanism*. New York: Palgrave Macmillan, 1991.
- Ranly, Ernest W. *Scheler's Phenomenology of community*. Leiden: Martinus Nijhoff, 1966.
- Scheler, Max. *Formalism in Ethics and Non-Formal*. Translated By Manfred S. Frings. Illinois: Northwestern University Press, 1973.
- Scheler, Max. *The Nature of Sympathy*. Translated By Peter Heath. London: Routledge, 2008.
- Scheler, Max. *On the eternal in man*. Translated By Bernard Noble. London: Routledge, 2010.
- Tassone, Biagio. *From Psychology to Phenomenology, Franz Brentano's Psychology from an Empirical Standpoint and Contemporary Philosophy of Mind*. London: Palgrave Macmillan, 2012.
- Young, Julian. *German Philosophy in the Twentieth Century Lukács to Strauss*. London: Routledge, 2021.